هوالعلیم

ارتقاء عقول در زمان ظهور

نیمه شعبان ـ سال 1434 هجری قمری

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ الله الرّحمٰنِ الرّحیم

الحمد لِله ربِّ العالمین

و صلَّی اللهُ علیٰ سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد

و علیٰ أهل بیته الطّاهرین

و اللعنة علیٰ أعدائهم أجمعین

## اکمال عقول در زمان ظهور حضرت بقیّةالله

امام صادق علیه السّلام دربارۀ ظهور حضرت بقیّةالله می‌فرمایند:

«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلیٰ رُؤوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقولَهُم و أکمَلَ بِهِ أخلاقَهُم»[[1]](#footnote-1)

وقتی که قائم ما ظهور کند و از پس پردۀ غیبت به‌درآید خداوند دست او را بر سر همۀ بندگان قرار می‌دهد و به‌واسطۀ این عنایت و کرامت، عقول آنها را به مرتبۀ جمعیت و اتقان درمی‌آورد (و از تشتّت و افتراق بیرون می‌آورد و از چند سو نگری درمی‌آورد) و بدین لحاظ، اخلاق آنها را نیز کامل می‌کند.

یعنی امور آنها، صفات آنها، کارهایی که انجام می‌دهند، تصرفاتی که می‌کنند و ارتباطی که پیدا می‌کنند، همۀ اینها را به مرتبۀ انسانیت کامل و کمال می‌رساند.

این روایت خیلی روایت عجیبی است و خیلی‌ها هم شنیده‌اند. انسان گاهی از اوقات فکر می‌کند که چطور هم‌چنین قضیّه‌ای اتفاق می‌افتد؟! معنای جمعیت عقل چیست؟ معنای کمال اخلاق چیست؟ مگر ما الآن عقل خود را به‌کار نمی‌بندیم؟! مگر در امور خودمان تصمیم نمی‌گیریم؟! مگر فکر نمی‌کنیم؟! پس چه تفاوتی بین این زمان و بین آن زمان خواهد بود؟ و امام صادق علیه السّلام در چه وضعیتی بودند که حتّی زمان خودشان را لایق برای زمان ظهور نمی‌دانستند؟

## قضیۀ هارون مکی در میزان معرفت و متابعت از مقام امامت

قضیّۀ هارون مکی در شب‌های ماه مبارک خدمت رفقا عرض شد[[2]](#footnote-2) و این قضیّۀ معروف و مشهوری است و همه می‌دانند و اطلاع دارند. در آنجا عرض شد که بعضی‌ها از خراسان خدمت امام صادق علیه السّلام آمدند و به آن حضرت پیشنهاد قیام در قبال حکومت ظلم و جور کردند. حالا این حکومت ظلم و جور، حکومت بنی‌عبّاس بود. بنی‌عبّاس همین‌هایی بودند که نماز می‌خواندند، نماز جمعه می‌خواندند، منبر می‌رفتند، خُطبایشان این‌طرف و آن‌طرف در بلاد درحال تبلیغ دین بودند؛ ولی صحبت، صحبت ظلم و جور و حکومت غاصبانه است. این را مردم می‌فهمیدند و احساس می‌کردند که قضیۀ فرستادن خطیب به این‌طرف و آن‌طرف و نماز خواندن، با ظلم منافات دارد و در تعارض است. مردم ظلم و فساد را احساس می‌کردند و به همین جهت سراغ ائمه می‌آمدند.

اگر قضیّه صرف نماز و روزه و حج بود، بنی‌عبّاس و بنی‌امیّه هم انجام می‌دادند، پس مشکلی نبود. دیگر چرا سراغ ائمه بیایند؟ پس معلوم می‌شود که نماز با ظلم کردن منافاتی ندارد، بلکه نماز و روزه و اقامۀ شعائر دینی به صورت ظاهری، راه و پلی برای رسیدن به امیال و هواهای نفسانی است و یکی از راه‌های آن است.

آنها سراغ امام صادق علیه السّلام آمدند و از آن حضرت تقاضا کردند. حالا آیا امام

می‌تواند این کار را به‌تنهایی انجام بدهد؟! امام که بنا بر شقّ‌القمر و اعجاز ندارد، پس لابد باید افرادی باشند که کمک و مساعدت کنند، و وقتی حضرت می‌فرمایند که بنشینید، آنها بنشینند و وقتی حضرت می‌فرمایند که حرکت کنید، آنها حرکت کنند و وقتی حضرت می‌فرمایند که اقدام کنید، آنها اقدام کنند، و هرچه حضرت می‌گوید، آنها گوش بدهند.

حالا آیا این‌چنین افرادی در آن زمان بودند یا نبودند؟ اگر بودند پس چرا حضرت در قیام به این مسئلۀ مهم ـ نعوذ بالله ـ کوتاهی کردند؟! اگر نبودند چه عاملی بود که این‌چنین افرادی نبودند؟ در آن زمان مردم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، هر سال هم حج می‌رفتند، آن‌هم حجّ آن زمان که ماه‌ها طول می‌کشید و برای رسیدن به مکّه خیلی تلاش می‌کردند، نه مثل الآن که انسان دو ساعته و سه ساعته به آنجا می‌رسد. مردم همۀ این کارها را انجام می‌دادند، پس چه قضیّه‌ای در آن زمان بود که حضرت قیام نمی‌کردند و ائمه در آن زمان ساکت بودند و نمی‌توانستند اقدام کنند؟ امام رضا علیه السّلام نمی‌توانست اقدام کند، موسی بن جعفر علیه السّلام نمی‌توانست اقدام کند؟

آن شخص آمد و شروع کرد به حضرت اعتراض کردن که شما صدهزار نفر یار فقط در خراسان دارید؛ حالا جاهای دیگر بماند! پس چرا اقدام نمی‌کنید؟! چرا بلند نمی‌شوید؟! دارد اعتراض می‌کند و حضرت باید جواب بدهند. اگر حضرت بگویند که نه، هنوز وقتش نیست؛ می‌گوید که وقتش هست، چون داریم می‌بینیم! این‌همه افرادی که دارند می‌گویند یا حجة ابن الحسن، پس اینها چه می‌شوند؟! اینها می‌گویند هستیم دیگر! این‌همه افرادی که می‌گویند باید بلند شد و در قبال مسائل باید سکوت نکرد، چه می‌شوند؟! همین‌ها در زمان امام صادق هم بودند! ما که فرقی نکرده‌ایم؛ آن زمان بودند، الآن هم هستند. این شخص به عنوان نمایندگی از آنها آمده بود که برود به امام علیه السّلام بگوید: ما آماده‌ایم و خود را برای اطاعت از دستورات و فرامین شما داریم آماده می‌کنیم، چرا نشسته‌اید؟ اگر کمک می‌خواهید بفرمایید! دیگر چه توجیهی برای امام صادق باقی می‌ماند که بنشیند و همین‌طور نظاره‌گر باشد و بنی‌عبّاس هم هر غلطی که می‌خواهند، بکنند و هر ظلمی که می‌خواهند، بکنند و

هر کسی را که می‌خواهند، در زندان بیندازند و دهان هر گوینده‌ای را بکوبند و خفه کنند؟ چه دلیلی برای امام صادق در اینجا می‌تواند باقی بماند؟

در همین حین که مشغول صحبت بودند حضرت به آن شخص خدمت‌کار فرمودند: «بیا تنور را آتش کن و گرم کن!» همان تنوری که در آن غذا و نان درست می‌کردند. او هم آمد و هیزم‌ها را ریخت و گرم کرد. وقتی که دیگر لهیب آتش خیلی بالا آمد و مشخص شد که در آن تنور چه خبر است، حضرت فرمودند که جناب خراسانی که تابه‌حال این‌قدر برای ما نصیحت می‌کردید و ما را تحریک به قیام می‌کردید، بفرمایید شما اوّلین نفرش! بسیار خوب، بگویید ببینم در این اقدام و بلند شدن و کمک کردن، آیا حلوا و برنج زعفرانی و خورشت بادمجان است یا تیر و شمشیر و نیزه و کشته شدن و زخمی شدن و این حرف‌ها است؟ کدام‌یک از اینها است؟! جنگ با بر سر سفرۀ غذاهای متنوع و رنگارنگ بودن تفاوت می‌کند! حضرت فرمودند: «بسیار خوب، جنابعالی اوّلین نفر، بفرماید بروید داخل تنور و قدری آنجا بنشینید!» تا قدری مغز و عقل‌تان سر جایش بیاید و دیگر این‌قدر امام را نصیحت نکنید!

گفت: یا ابن‌رسول‌الله، چه می‌فرمایید؟! می‌فرمایید بنده داخل تنور بروم؟!

ـ بله، عرض می‌کنم که بفرمایید در این تنور بروید تا قدری حالتان جا بیاید!

ـ مگر من چه کردم؟! آخر چه گناهی از من سر زده است؟!

حضرت فرمودند: مگر تو نمی‌خواهی در رکاب امامت شهید بشوی؟! بسیار خوب، حالا جنگ و شیهۀ اسب‌ها و نیزه‌ها و امثال اینها بماند، همین الآن حیّ و حاضر، برو در تنور؛ بسم الله! یا اینکه نه، می‌خواهی جنگ کنی و یک خال هم به بدنت نیفتد! مثل همان بزرگوارانی که در صدر اسلام وقتی جنگ می‌شد اول آنها فرار می‌کردند و بعد از چند روز قاصد می‌فرستادند و پیغام می‌فرستادند تا ببینند چه خبر است، وقتی می‌دیدند که اوضاع آرام شد و مشرکین را فراری داده‌اند و زخم‌ها را امیرالمؤمنین خورد و پیشانی پیغمبر شکست و اینها همه در خانه افتادند، حالا

می‌گویند: به‌به، الحمدللّه! الحمدللّه که اسلام پیروز شد![[3]](#footnote-3) آنها هم همین‌طور بودند.

بله، از این‌طور افراد خیلی هست، ما هم همین‌طور هستیم. از این‌طور افراد زیاد پیدا می‌شوند و بعداً هم حاکم و همه‌کارۀ مسلمین می‌شوند! همیشه این‌طور بوده است!

حضرت فرمودند: بفرمایید تشریف ببرید در این تنور!

او شروع کرد به عجز و لابه که یا ابن‌رسول‌الله، مگر ما چه کردیم؟! آخر ما چه حرفی زدیم؟! و... .

ـ بسیار خوب، شوخی و مزاح کردیم!

البته من دارم این‌طور می‌گویم، ولی حضرت که شوخی و مزاح ندارد! حضرت شروع کردند به صحبت و مطلب را برگرداندند و پرسیدند که حالا این کیست؟ آن کیست؟ آنجا چه خبر است؟ اینجا چه خبر است و...

در همین حین، هارون مکّی، از اصحاب حضرت، وارد می‌شود. هنوز لنگه کفشش در دستش بود که حضرت می‌فرمایند: «قبل از اینکه بنشینی، برو در آن تنور و قدری آنجا بنشین تا بعداً خدمتمان برسی!» او هم کفشش را آنجا می‌گذارد و می‌رود قشنگ صاف در آن تنور می‌نشیند!

یک‌دفعه این شخص خراسانی وحشت می‌کند و رنگ از او می‌پرد و خیال می‌کند که الآن است که بوی ذغال و سوخته شدن هارون مکّی به مشام برسد! مگر او چه‌کار کرده بود که حضرت این بلا را بر سرش آورد؟! توجه می‌کنید! امام را نشاخته بودند! ما هم امام را نشناخته‌ایم و در تفکرات و تخیلات داریم با امام سر می‌کنیم. آن هارون مکی امام را شناخته است!

وقتی هارون در تنور رفت، به این امید نرفت که سالم درآید، مثل حضرت

ابراهیم که ﴿قُلۡنَا يٰنَارُ كُونِي بَرۡدٗا وَسَلٰمًا عَلَىٰٓ إِبۡرٰهِيمَ﴾[[4]](#footnote-4) و آن خطاب به برد و سلام باعث شد که همین آتش در حین شعله‌ور شدنش، سوزندگی از آن گرفته بشود و حرارت از آن سلب بشود؛ بلکه وقتی که هارون مکی در تنور رفت، به این نیت رفت که جزغاله بشود، وإلاّ هنر نیست! همۀ ما همین کار را می‌کنیم! اگر این‌طور باشد، امام علیه السّلام به‌جای صد هزار نفر، صد میلیون طرفدار دارد! اگر ما بدانیم که وقتی در تنور برویم ابداً هیچ گزندی به ما وارد نمی‌شود و هیچ اتفاقی برایمان نمی‌افتد و حرارت تأثیری نخواهد داشت، الحمدللّه همه هارون مکی می‌شویم! اما او با این نیت رفت که بعد از نیم ساعت جزغاله و ذغالش را در بیاورند! حالا اینکه امام علیه السّلام چه‌کار کرد، این را دیگر خودش می‌داند. البته گاهی اوقات هم این‌طور اتفاق می‌افتد که وقتی آدم می‌رود باید تا آخر خط برود؛ یعنی این‌طور نیست که به امیدی بخواهد برگردد، چون این که دیگر فایده‌ای ندارد! توجه کردید؟

یک‌مرتبه این شخص همۀ اوضاعش به‌هم ریخت! حضرت شروع کردند به صحبت کردن از این‌طرف و آن‌طرف. حدود بیست دقیقه‌ای گذشت، حضرت گفتند: «حالا برو این رفیقت را که داخل این تنور رفت، دربیاور و بگو دیگر بس است!»

کنار تنور آمد و می‌خواست ذغال‌هایش را در بیارود؛ چون خیال می‌کرد که دیگر چیزی از او باقی نمانده است! اما نگاه کرد دید که خیلی راحت داخل تنور نشسته است و دارد آتش‌ها را یکی‌یکی بالا و پایین می‌اندزد!

حضرت گفتند: «چند تا از اینها در خراسان دارید؟!»

حضرت خراسان را گفتند، ولی این مسائل همه‌جا همین‌طور است، اینجا هم همین است و تفاوتی بین خراسان و سمنان و تبریز و سایر جاها ندارد. صحبت این است که تا هرکس چطور باشد! مهم این است.

گفت: یا ابن‌رسول‌الله، آنجا یک نفر هم مثل این نیست!

حضرت فرمودند: «اگر من پنج نفر مثل اینها داشتم قیام می‌کردم!»[[5]](#footnote-5) البته با بعضی از اختلافات در تعابیر.

## برگزاری جشن میلاد امام زمان برای ارتقای معرفت و تقرّب به مبانی آن حضرت

توجّه کردید؟ این مسئله یعنی چه؟ هزار و صد و چند سال است که دارد از تولد امام زمان علیه السّلام می‌گذرد و هرسال ما داریم جشن می‌گیریم، چراغانی می‌کنیم، یا حجة ابن الحسن می‌گوییم، و از عدل او داریم به همۀ دنیا اعلام می‌کنیم: او وقتی بیاید این‌طور می‌شود، او وقتی بیاید آن‌طور می‌شود، او وقتی بیاید گرگ در کنار میش هر دو با هم حرکت خواهند کرد، او وقتی بیاید اگر یک دختر پانزده ساله بر سرش طبقی از جواهر بگذارد و از این شهر به آن شهر برود هیچ کسی متعرّض او نخواهد شد.[[6]](#footnote-6)

بله، اینها هست و اینها درست است؛ ولی چه ربطی به ما دارد؟! در این جشن‌هایی که ما تا الآن گرفته‌ایم چه فایده‌ای برده‌ایم و چه نتیجه‌ای عائدمان شده است؟! امسال که سال 1434 ه‍جری قمری است، مثل سال 1433 بود و آن‌هم مثل 1432 و همین‌طور... . اگر همین‌طور جشن بگیریم تا به زمان ظهور حضرت برسیم، چقدر توانسته‌ایم خودمان را با ظهور آن حضرت تطبیق بدهیم و نزدیک کنیم؟! چقدر توانسته‌ایم خودمان را به آن حالی برسانیم که هارون مکی داشت؛ وقتی امام فرمودند که برو در تنور، و او رفت؟ آیا ما هم همین‌طور هستیم؟ بله؟! باید بنشینیم فکرکنیم!

اینکه مدام بنشینیم و بگوییم یا حجة ابن الحسن، چه فایده‌ای دارد؟! خیلی خوب، امسال هم مثل سال دیگر می‌گوییم یا حجة ابن الحسن. حضرت می‌گویند: بسیار خوب، حالا ظهور کردم، شما می‌خواهید چه گلی بر سر من بزنید؟! اگر من ظهور کنم، شما مثل آن خراسانی هستید یا مثل هارون مکی شده‌اید؟ اگر مثل آن خراسانی هستید که این همیشه در طول تاریخ بوده است! نماز خواندن که هنر نیست، روزه گرفتن

که هنر نیست، حج انجام دادن که هنر نیست، بنی‌عباس و بنی‌امیّه هم انجام می‌دادند و دیگران هم انجام می‌دهند و همیشه هم انجام می‌دهند؛ ولی این که هنر نیست! پس چرا تابه‌حال من باید غیبت کنم؟ چرا من نباید ظهور کنم؟ چرا من باید مثل جدّم امام صادق همین‌طور ساکت بنشینم؟ اگر قرار بر قیام و ظهور بود چرا اجداد من قیام نکردند؟ چه فرقی بین من حجة ابن الحسن و بین پدرم امام عسکری است؟ هر دو امام هستیم و تفاوتی نمی‌کند! چه فرقی بین من و جدّم امام رضا است که در همان حکومت مأمون سکوت کرد تا بالأخره مأمون او را شهید کرد؟ چه فرقی بین من و اوست؟ هیچ! یک شخصیت در دو ظهور، فقط همین است! آن اسمش امام رضا بود و این اسمش حجة ابن الحسن، آن اسمش امام هادی بود و این حجة ابن الحسن، آن اسمش امام سجاد بود این حجة ابن الحسن؛ هیچ تفاوت دیگری نمی‌کند و هیچ فرقی در اینجا ندارد.

توجه می‌کنید؟! نشستن، جشن گرفتن، سمینار تشکیل دادن، افراد را از این‌طرف و آن‌طرف دعوت کردن و... خوب است و نمی‌گویم اینها نباشد؛ ولی چقدر ما خودمان را در این‌گونه مجال‌ها به مکتب آن حضرت نزدیک کردیم؟ چقدر خودمان را به افکار حضرت و به اخلاق حضرت نزدیک کردیم؟ چقدر به تصرفات در امور خارجی نزدیک کردیم؟ چقدر کارهایمان را براساس تعقل انجام دادیم؟ آیا هنوز ما براساس احساسات داریم حرکت می‌کنیم؟ آیا هر کس گفت که این کار را بکن، ما هم می‌کنیم؟ بله، می‌کنیم! آیا هر کس گفت که این کار را نکن، نمی‌کنیم؟ بله، نمی‌کنیم! پس این با 1100 سال پیش چه تفاوتی کرد؟!

اگر یکی بگوید که آقا برو این کار را بکن! همه همین‌طور بدون فکر می‌گویند: چشم! یا اگر بگوید که آقا این کار را نکن! همه می‌گویند: چشم! کی نشستیم به خودمان فکر کنیم که این چیزی که این شخص دارد می‌گوید، شاید غلط باشد؟! کی نشستیم فکر کنیم و این عقل خودمان را که خدا داده است، به‌کار بیندازیم؟! شاید آن چیزی که می‌گوید نکن، غلط باشد! تا کی باید دچار جوگیری و احساسات باشیم؟! کی وقتش می‌شود که این تمام بشود؟! پس این چه فرقی کرد؟ بین زمان ما و زمان

پیغمبر واقعاً چه فرقی می‌کند؟!

بنده در همین مقدمۀ کتاب سیمای عاشورا که مشغول تألیفش هستم،[[7]](#footnote-7) این قضیّه را نوشته‌ام که بعد از پیغمبر چه کردند! واقعاً بنشینیم به این مسائل فکر کنیم!

## مسئولیت خطیر طلاب علوم دینی در عمل براساس مبانی مکتب تشیّع

امروز روزی است که عده‌ای از عزیزان ما دارند ملبّس به لباس روحانیت می‌شوند. این مطالب را من به‌خصوص برای آنها دارم می‌گویم که بدانند در چه جایی دارند پا می‌گذارند و چه مسئولیّتی دارند بر روی دوش خودشان قرار می‌دهند. آیا به صرف یک عِمامه گذاشتن مطلب تمام شد؟!

مستحب است که همه عِمامه بگذارید؛ خصوصاً اینکه در نماز عِمامه بگذارید. اگر نمی‌گذارید دیگر از امروز بگذارید. لازم نیست عمامۀ پنج متری و شش متری باشد، بلکه مستحب است یک پارچۀ سفید یا هر کسی سیّد است یک پارچۀ سبز یا سیاه، به تناسب حال خودش در نماز عِمامه بگذارد. ثواب نماز با عِمامه بسیار بسیار بیشتر از ثواب نماز عادی است که انسان بدون عِمامه انجام بدهد.[[8]](#footnote-8)

وقتی هم که عِمامه می‌گذارید حتماً تحت‌الحنک بگذارید. نماز باید با تحت‌الحنک باشد؛[[9]](#footnote-9) یعنی یک طرف عِمامه را باز کنید و از زیر گردن رد کنید و روی شانه بگذارید. این‌طور باید نماز خواند، نه‌اینکه همین‌طوری عِمامه بر سر بگذارید! این‌همه روایت داریم که نماز باید با تحت‌الحنک باشد، آن‌وقت می‌بینیم که آقایان همین‌طور بدون تحت‌الحنک به نماز خواندن می‌ایستند! پس این حرف‌ها را پیغمبر و ائمه برای که زدند؟ فقط می‌گویند: «یا حجة ابن الحسن، عجّل علیٰ ظهورک!» پس این حرف‌ها را برای چه کسی زده‌اند؟

من این مطالب را برای این عزیزان و این دوستان عرض می‌کنم، البته برای همه و برای خودم هم می‌گویم، تا ببینیم که چه توقعی از ما دارند.

بعد از زمان پیغمبر مگر افرادی نیامدند که برای اولی و دومی و سومی و معاویه و هکذا برای هر کسی که می‌آمد، این روایات را جعل می‌کردند؟! برای هارون هم جعل می‌کردند! برای مأمون هم جعل می‌کردند! مگر سَمُرةبن‌جندب‌ها نیامدند؟ مگر ابوهریره‌ها نیامدند؟ همین طالبان دنیا و شهوات مگر وارد معرکه نشدند؟ همین از خدا بی‌خبران ِ حیوان‌صفت و متلوّث به شهوات و به هواها مگر پا به میدان نگذاشتند

و بر پیغمبر معصوم الهی افترا نبستند؟! این روایت‌های دربارۀ اولی و دومی، در زمان پیغمبر درآمد یا بعد از پیغمبر؟ پس چه شد که تا پیغمبر سرش را زمین گذاشت، چاپخانۀ اینها شروع کرد به کار کردن؟![[10]](#footnote-10) چطور این روایت‌ها را ما در زمان پیغمبر نشنیدیم؟! چطور روایت‌های مربوط به معاویه و امثال‌ذلک را در زمان پیغمبر نشنیدیم؟! چرا حتی یکی در میان اینها بلند نشد بگوید که این روایت‌هایی را که شما درآورده‌اید چطور در زمان پیغمبر نبود و یک‌دفعه بعد از پیغمبر سبز شد؟! چرا همه سر را پایین انداختند؟!

ببینید، در آن زمان چه بوده است که در سایر زمان‌ها نیست؟ یک روز معاویه بالای منبر بود و شروع کرد از خودش تعریف کردن. سمره آن پایین نشسته بود، گفت: چه می‌گویی مرتیکه! هشتاد هزار حدیث به پیغمبر بستم تا تو را آن بالا نشاندم؛ حالا داری جلوی من از خودت تعریف می‌کنی؟! جلوی ما دیگر معلق‌بازی نکن!

نمی‌دانم مگر اینها به‌جای خوردن وخوابیدن هم داشتند چاپ می‌کردند؟! مگر چاپخانه بودند؟! این‌قدر دروغ! این‌قدر «شنیدم از لبان رسول خدا درحالی‌که داشت این کار را می‌کرد، دربارۀ معاویه، کاتب وحی این‌طور گفت!» شنیدم از رسول خدا... شنیدم... شنیدم... شنیدم... ! پیغمبر هم دیگر سرش را زمین گذاشته است و نمی‌تواند صحبت کند، حکومت هم دست حکومت زور است، هر کسی هم حرفی بزند می‌گویند که اینجا دروغ است و آنجا دروغ است و دیگر کارش با کرام‌الکاتبین است! اینها وسط افتاده بودند!

چطور شد که آن زمان بد بود؛ اما اگر ما الآن بخواهیم برای رسیدن به مقاصد خودمان از امام زمان مطلب نقل کنیم و ـ نعوذبالله ـ به امام زمان افترا ببندیم، اشکالی ندارد؟! چطور برای أبوهریره‌ها و سمرةبن‌جندب‌ها ایراد داشت؛ اما اگر الآن بگوییم که فلان کس خواب دیده است که امام زمان گفتند که این کار را بکن، دیگر ایراد

ندارد؟! یا اگر الآن بگوییم که فلان کس مکاشفه کرده است که حضرت فرمودند که فلان کار را بکن، اشکال ندارد؟! چه فرقی کرد؟!

حالا فهمیدید و متوجّه شدید که ما هم مثل همان‌ها هستیم؟! حالا مدام بگویید یا حجة ابن الحسن! حالا متوجّه شدیم که یک طیف دارد حرکت می‌کند، یک خط دارد می‌رود، یک روش دارد پیگیری می‌شود، یک جریان دارد انجام می‌شود که در هر زمانی مطابق با همان زمان، خودش را نشان می‌دهد، ولی یک جریان است که عبارت است از جریان متابعت از هویٰ‌وهوس‌ها و انانیت‌ها و نفسانیت‌ها در اشکال مختلف و زمان‌های مختلف و ظهورات مختلف.

## ضرورت عمل بر طبق مبانی ائمۀ معصومین علیهم السّلام

پس امام زمان حق دارد الآن غیبت کند و تا صد سال دیگر هم نمی‌آید! برای چه بیاید؟! الآن هم که زمان سقیفۀ بنی‌ساعده شد! چه تحولی در شمای این زمان به‌وجود آمده است که دارید می‌گویید یا حجة ابن الحسن، که من بخواهم بیایم؟! چه تحولی پیدا شده و چه دگرگونی‌ای در رفتار و در اخلاق شما پیش آمده است که به‌خاطر آن، من از پس پردۀ غیبت بیرون بیایم؟! چه‌کار کرده‌اید؟! شما هم که همان شدید! آن‌موقع حرکت کردند و امیرالمؤمنین را تنها گذاشتند و به سمت سقیفه رفتند و تمام سفارش‌های پیغمبر را زیر پا گذاشتند، الآن هم همین‌طور است و هیچ تفاوتی ندارد! چند نفرتان نشستید فکر کردید که شاید این خوابی که نقل شده است دروغ باشد، شاید از روی بخار معده باشد و شاید از خودشان درآورده باشند؟!

بنده در جلد دوم اسرار ملکوت که آن قضایای بعد از فوت مرحوم آقا را نوشتم،[[11]](#footnote-11) بیخود ننوشتم؛ بلکه برای امروز نوشتم! در آن زمان شروع کردند مکاشفات قلابی جعل کردند. آنهایی که می‌گویند نبوده است، بیایند، حاضریم ثابت کنیم! مکاشفات دروغ جعل کردند و مکاشفات دروغ و خواب‌های دروغ به مردم گفتند! توجه کردید! عاملی که باعث شد مردم در دام آن حرف‌ها و شیّادی‌ها و فتنه‌گری‌ها

بیفتند، کنار گذاشتن مبانی اولیای خدا بود. هر چیزی که می‌شنوید باید با مبانی منطبق کنید؛ نه‌اینکه اول در گوش برود و بعد هم در مغز برود و بعد هم در قلب برود! نه، نباید بگذارید در قلبتان بیاید. باید اول در همین گوشتان نگه دارید و خوب بررسی‌اش کنید که آیا این مکاشفه درست است، آیا با مبانی می‌سازد، از آن سؤال و جواب کنید، بالا و پایین کنید که دلیل آن چیست؟ بعد اگر معلوم شد که دروغ گفته است باید با او برخورد کنید، نه‌اینکه به او احترام مضاعف کنید چون شما را بالا برده است!

این قضیّه همیشه هست و در هر جریانی که شما نگاه کنید این روش وجود دارد. اینکه بزرگان این‌همه گفتند که به خواب‌ها توجّه نکنید، برای چیست؟! برای این است که اگر گفتند که خواب دیدند که امام زمان دارد فلانی را دعا می‌کند، شما دیگر گوش ندهید! البته بعدش دیدیم که این شخصی که می‌گفتند که امام زمان دعایش می‌کند، چه شد! امام زمانشان را هم شناختیم!

یکی در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله علیه ـ به خیال خودش امام زمان را پیدا کرده بود ـ البتّه امام زمان قلابی خودش را ـ و بعد به من گفت: «کسی که به حضرت برسد دیگر نیاز ندارد از استاد تبعیت کند!» گفتم: یکی از این دستوراتی را که این امام زمان شما به شما داده است بگو ببینم چیست؟ گفت: «یکی از آن دستورات این است که فقط باید غذای خاص بخوری و حتی اگر در منزل مرحوم آقا هم می‌روی در آنجا سرسفره بنشین و دست به غذا نزن!» گفتم: خاک بر سر آن مرام و آیین و آن امام زمانی که به تو دستور بدهد که برو سرسفرۀ اولیا بنشین ولی غذا نخور و همه به این کار زشت تو نگاه کنند و برایشان سؤال پیدا بشود! آیا این امام زمان است؟! البتّه مسائل دیگری هم بود، حالا من این یکی را گفتم.

مرحوم آقا به یک نفر گفتند:

طهران برو و به او بگو: آن امام زمانی که دنبالش هستی شیطان است! فردا نگویی که بزرگان نگاه کردند و ما را متوجّه نکردند!

بنده خودم در آن مجلس حضور داشتم. ولی چه فایده‌ای داشت؟ وقتی که شخصی

تمام دل و دین و هوش و حواسش را جایی سپرده است، دیگر سخن بزرگان برای او فایده‌ای ندارد و نمی‌تواند در او تأثیر بگذارد. بعد هم معلوم شد که آن بندۀ خدا سر از کجاها درآورد و کارش به کجاها رسید که انسان دیگر جز تأسف واقعاً نمی‌تواند مسئله‌ای ابراز بکند!

این به‌خاطر این است که روی آن مبانی تکیه نشد و به صرف خواب عمل شد. علاوه بر این، اگر قرار باشد خواب حجّت باشد، پس من هم خواب مخالفش را می‌بینم، حالا کدامش در اینجا حجت است؟ تو آن‌طور می‌بینی و من خلافش را می‌بینم، تو آن‌طور کشف می‌کنی و من خلافش را می‌بینم، پس چه باید کرد؟! اینجاست که گفته‌اند: باید به مبانی رسید، باید به آن اصول توجّه کرد، باید به حقایق و بدیهیات و ضروریات و آنچه از ناحیه شرع به دست ما رسیده است نگاه کرد. اگر انسان این کار را کرد دیگر نه خوابی می‌تواند در او تأثیر بگذارد و نه شایعه‌ای می‌تواند تأثیر بگذارد.

بنده در آنجا این مطلب را نوشته‌ام: بین افرادی که در آن‌موقع آن دروغ‌ها را به پیغمبر معصوم بستند و بین آنهایی که به امام معصوم فعلی دارند دروغ می‌بندند چه فرقی است؟ هر دو معصوم‌اند، آن پیغمبر است و این امام است؛ پس چه تفاوتی می‌کند؟ و بین افرادی که در آن‌موقع به‌واسطۀ آن روایات گول خوردند و از راه به‌در رفتند و منحرف شدند و سالیان سال از عمر خود را در بیراهه و انحراف گذراندند و بین آنهایی که به‌واسطۀ این حرف‌ها دچار انحراف می‌شوند و سالیان سالشان را به این اوضاع می‌گذرانند و بعد می‌گویند: «آخ، دیدی چه شد!» چه تفاوتی است؟! این «آخ» را اول بگو، نه الآن! این «ای وای» را همان اول بگو، نه الآن! این «دیدی گوش کردیم، ولی چه شد» را همان اول بگو، نه بعد از اینکه این‌همه مدت بگذرد! واقعاً بین آن مردم و بین این مردم چه فرقی است؟ بین آنهایی که آن‌وقت آن حرف‌ها را از خودشان درمی‌آوردند و بین اینهایی که الآن این حرف‌ها را درمی‌آورند چه فرقی است؟!

## آمادگی برای ظهور حضرت پس از رجوع عامۀ مردم به مبانی عقلی و فطری

با این اوضاع امام زمان ظهور نخواهد کرد! حضرت آن زمانی ظهور می‌کند که این عقل‌هایی را که خداوند متعال در ما قرار داده است و این سرمایه‌های فطری‌ای که

در وجود ما قرار داده است شروع به حرکت کند. اگر امروز به‌خاطر حرف یکی این‌طرف و آن‌طرف برویم و تبلیغ کنیم، بعد فردا که حرف آن شخص عوض شد ما هم دوباره حرفمان را عوض کنیم و این‌طرف و آن‌طرف برویم و دنبال این حرف‌ها باشیم؛ بعد هم بگوییم: یا حجة ابن الحسن! آخر این که همان است و تفاوتی نمی‌کند.

امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

«إذا قامَ قائِمُنا وَضَعَ اللهُ یَدَهُ عَلیٰ رُؤوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِهِ عُقولَهُم»؛ وقتی قائم ما ظهور کند خداوند دست او را بر سر مردم می‌گذارد و با این کار، عقول مردم را جمع می‌کند و از تشتّت بیرون می‌آورد.

یعنی از چند سونگری و از آمیخته شدن احساسات با عقل بیرون می‌آورد. بنابراین اگر یکی برای او گریه و زاری کرد و شروع کرد به اشک ریختن و قرآن را آورد و به زمین و آسمان قسم داد، دیگر فقط نگاهش می‌کند و دیگر تحت تأثیر او قرار نمی‌گیرد. در آن‌موقع اگر نگاه کردید و دیدید فلان کسی که دارای شوکت و هیمنه و شخصیت و... است گفته است که این کار را بکنید، دیگر به شخصیت او نگاه نمی‌کنید، بلکه فقط نگاهش می‌کنید! در آن‌موقع اگر دیدید جوّ و جریانات به سمتی غلبه کرد و همه از یک مسئله صحبت می‌کنند و همه دارند مردم را به یک طرف دعوت می‌کنند، شما دیگر فقط می‌ایستید و نگاه می‌کنید! دیگر عقلتان را به‌کار می‌اندازید، نه گوشتان را.

آن زمانی که انسان‌ها از تقلید کورکورانه خارج می‌شوند، آن زمانی که افراد از اینکه «فلان آقا گفت» خارج می‌شوند و آن زمانی مردم از اینکه «مگر می‌شود فلان آقا هم‌چنین حرفی بزند» خارج می‌شوند، آن زمان می‌توان گفت که کم‌کم دارد آمادگی ظهور پیدا می‌شود.

یک وقت ما در درس شفای یکی از آقایان بودیم و درس شفا می‌خواندیم. در آن‌موقع بعضی‌ها مطرح بودند. صحبتی شد و یکی از طلبه‌هایی که خیلی طرفدار بعضی‌ها بود گفت: «آقا، این حرفی که شما می‌زنید مخالف با حرف فلان آقا است!» گفتم: حرف آن آقا هم مخالف با حرف بنده است! گفت: «عجب!» گفتم: عجب ندارد! مگر آن آقا

حرفش وحی مُنزَل است؟! نه‌خیر! شما دلیل بیاور و حرف را منطقی رد کن.

اینکه حرف شما با حرف آن آقا مخالف است، می‌شود شعار! تا وقتی ما در این شعارها هستیم امام زمان ظهور نمی‌کند! صد هزار سال دیگر هم بگذرد ظهور نمی‌کند! تا وقتی صحبت فقط این است که حرف شما مخالف حرف فلان آقا است، امام زمان می‌گوید: جای من نیست! تا وقتی صحبت در این است که این مطلب شما با فلان مطلب در تعارض است، امام زمان می‌گوید: من نمی‌آیم! تا وقتی ما فقط به محاسن و عِمامه نگاه می‌کنیم جای امام زمان نیست! تا وقتی که ما به شخصیت‌ها و شئون افراد نگاه می‌کنیم امام زمان پا نمی‌گذارد! تا وقتی که ما نخواهیم خودمان بفهمیم و نخواهیم سرنوشت خودمان را بر طبق مبانی معصومین علیهم السّلام تطبیق بدهیم ـ گرچه تمام دنیا بگویند که این کار را بکن ـ امام زمان در غیبت می‌ماند و ظهور نخواهد کرد!

وقتی زمان ظهور می‌شود که شروع به حرکت کنیم، عقلمان را به‌کار بیندازیم، دیگر به هر خوابی که برایمان نقل می‌کنند گوش ندهیم، به هر مکاشفه‌ای که برایمان می‌گویند، توجّه نکنیم و هر کسی هرچه می‌گوید، دیگر به آن نگاه نکنیم؛ بلکه به موازین نگاه کنیم که آیا موازین در اینجا هست یا نیست.

یکی از این موازین، صدق است. کسی که صادق است می‌توان به او اعتماد کرد؛ ولی اگر بنده از یک نفر، از خود او دروغ شنیدم دیگر نمی‌توانم به او اعتماد کنم! حالا اگر اعتماد نکردم ولی دنبالش رفتم، امام زمان نمی‌آید؛ چون این می‌شود احساسات، این می‌شود پا روی حق گذاشتن، این می‌شود پا روی عدل گذاشتن، این می‌شود پا روی عقل گذاشتن، این می‌شود پا روی مکتب گذاشتن! امام زمان برای چه بیاید؟ ایشان می‌گوید: من می‌خواهم بیایم تا عدل انجام بدهم! تو مگر کوری؟! مگر خدا عقل به تو نداده است؟! مگر معیار در دست تو نیست؟! من نمی‌گویم که آنچه پیغمبر درک می‌کرد و من درک می‌کنم تو هم درک بکن، چون صد هزار سال هم به آن نخواهی رسید و کسی هم از تو توقّع ندارد و خدا هم از تو نمی‌خواهد؛ ولی آیا به همان مقداری که خدا به تو عقل داده است عمل کرده‌ای؟! من فقط این را از تو می‌خواهم!

کار مهمی و چیز خیلی زیادی از تو نخواسته‌ام! از تو می‌خواهم که به آن عقلی که خدا به تو داده است و به آن معیارهایی که خدا به تو داده است برسی و عمل کنی.

اگر عمل کردی ولی اشتباه کردی اشکال ندارد، من اشتباه را می‌بخشم، اشتباه مسئله‌ای نیست، چون ما جائزالخطاء هستیم و اشتباه می‌کنیم، چون خدا ما را جائزالخطاء خلق کرده است و این هیچ مسئله‌ای نیست؛ ولی آیا آن راه را رفتی و اشتباه کردی یا اصلاً آن راه را نرفتی؟! اگر نرفتی چرا از من توقع ظهور داری؟ بنده تشریف نمی‌آورم! حالا اگر مدام جشن بگیرید، مدام چراغانی بکنید، مدام سمینار تشکیل بدهید و مدام از این‌طرف و آن‌طرف دنیا دعوت بکنید، ولی راه فتوکپی و زیراکس‌شده را بروید، هیچ فایده‌ای ندارد! اگر مدام شعر بسازید و منبر بروید و مردم را دعوت بکنید به مسیری که خودتان در آن مسیر نیستید، این چه دعوتی است؟! به راهی دعوت می‌کنید که خودتان پا نمی‌گذارید؟! این چه دعوتی است؟! جداً چه دعوتی است؟!

## بشارت مشاهدۀ تحولات و جریانات منجر به ظهور

این معنا همان معنایی است که در زمان ظهور حضرت تحقق پیدا می‌کند. البتّه آثار این تغییرها مشاهده می‌شود و این مطلب هست و خیلی هم نمی‌شود نا امید بود، چون تکان‌ها و حرکات و جریانات و تحولاتی دارد کم‌وبیش انجام می‌شود، مخصوصاً در طیف جوان که هنوز آلوده به دنیا نیست، هنوز خیلی آلوده به هویٰ و هوس‌ها نیست، هنوز آلوده به شهوات نیست، هنوز آلوده به این کثرات و تعلّقات نیست ـ ای وای از این تعلّقات! ـ هنوز براساس فطرت خودش دارد حرکت می‌کند و هنوز سخنان حق در نفس او بیشتر می‌تواند قرار بگیرد تا آن کسی که پنجاه سال یا شصت سال از سنش گذشته است و این ملاحظه را می‌کند و آن ملاحظه را می‌کند و می‌خواهد هوای این را داشته باشد و... و لذا دیرتر می‌تواند به این مکتب برسد.

جوان‌ها قدر خودتان را بدانید! شما هنوز مثل ما قلب‌تان به این کثرات گرفتار نشده است و هنوز در پیگیری حق و تلقّی حق، ملاحظات ندارید.

وقتی که ما بعضی از این مسائل و جریانات را می‌بینیم قدری خوشحال می‌شویم که الحمدللّه دارد حرکتی می‌آید و جوان‌ها دارند کم‌کم از آن حالت تقلید

کورکورانه و اینکه هر که هر چه گفت، بگویند چشم، خارج می‌شوند. البته کم‌کم دارد آثاری پیدا می‌شود، ولی هنوز مانده است و هنوز کار داریم. این تغییراتی که دارد پیدا می‌شود إن‌شاءالله بشارت خواهد بود که عقل‌ها می‌خواهند رشد کنند. همۀ اینها از عنایت و از کرامت خود حضرت است که این جریان را دارد به‌وجود می‌آورد. این نکته‌ای است که باید پیگیری بشود.

## تکامل مکارم اخلاق در زمان ظهور حضرت بقیّةالله

پیامبر اکرم فرمودند:

«إنّما بُعِثتُ لِأتَمِّمَ مَکارِمَ الأخلاق»؛[[12]](#footnote-12) من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم و به کمال برسانم.

ولی آیا پیغمبر توانستند به این مسئله برسند؟ نه! اگر مکارم اخلاق را تمام کردند پس چرا بعد از او فقط چند نفر دنبال امیرالمؤمنین آمدند؟ پس هنوز کار دارد و این امر مهم و این رسالت به دست فرزندشان امام زمان عجّل الله تعالیٰ فرجه انجام خواهد شد، البتّه بعد از گذشت زمانی.

طبق روایت امام رضا علیه السّلام که علی بن ابراهیم از حسین بن خالد این روایت را نقل می‌کنند، حضرت فرمودند:

«امیرالمؤمنین علیه السّلام یک روز به امام حسین علیه السّلام خطاب کردند و فرمودند: التاسعُ مِن وُلدک یا حسینُ، هوَ القائمُ بالحقِّ، المُظهِرُ لِلدّین و الباسطُ لِلعدلِ؛ ”نهمین فرزند تو همان کسی است که حق را در هر زمینه‌ای آشکار می‌کند، دین را ظاهر می‌کند و عدل را بسط می‌دهد.“»

«القائمُ بِالحقّ»؛ یعنی حق را در مسائل اجتماعی، شخصی، خانوادگی و... آشکار می‌کند؛ مثلاً شوهر در خانواده باید با زن و بچه چطور رفتار کند، زن باید با شوهر و بچه‌ها چطور رفتار کند، انسان باید با رفیقش چطور عمل کند، با غریبه چطور عمل کند، حاکم باید چطور باشد، استاندارها باید چطور باشند.

«هوَ القائمُ بِالحقّ»؛ یعنی شخصی را می‌آورد که این قابلیت را دارد، یعنی شخصی که حق را این شخص می‌آورد. وقتی این شخص را آورد دیگر انسان می‌داند این شخص حرفش حرف است و دیگر تمام است! این دیگر حقّ خالص است، این دیگر به‌خاطر قوم‌وخویشی نیامده است، به‌خاطر ملاحظات فردا و یک سال دیگر نیامده است، به‌خاطر جلوگیری از بعضی از مسائل نیامده است، بلکه حق را می‌آورد و ملاحظه و به‌خاطر این و به‌خاطر آن دیگر در کارش نیست. این «قائم به حق» می‌شود. آیا الآن این‌طور است؟!

«المُظهِرُ لِلدِّین»؛ یعنی آن دینی را ظاهر می‌کند که آن دین را از جدش دارد و فقط در اطاعت از آن دین است که انسان به آن مرتبۀ از تجرد و تکامل می‌رسد. آن دین دیگر آشنا و غریبه نمی‌شناسد و آن دین دیگر این‌طور نیست که انسان راهی را برود و حکمی را بشنود و از موردی پیگیری کند و تقلید کند و بعد از ده سال بفهمد که عجب، این حکم اشتباه بوده است! آنجا دیگر این حرف‌ها نیست! وقتی حضرت می‌گویند که در فلان مورد، حکم این است، دیگر تمام است.

«و الباسطُ للعدل»؛ یعنی او عدل را بسط می‌دهد.

## نجات از فتن آخرالزمان به‌واسطۀ معیّت با روح یقین

امام حسین علیه السّلام تعجّب می‌کند و می‌گوید: «و إنّ ذلک لَکائِنٌ؟ ”هم‌چنین قضیّه‌ای انجام می‌شود؟“»

حضرت زمان پیغمبر را با آن ید بیضاء دیده بود و بعد هم زمان امیرالمؤمنین را دید، برای همین تعجب می‌کند که با این مردم و با این موقعیت آیا باز هم این‌طور می‌شود؟!

امیرالمؤمنین می‌فرمایند: «إی و الّذی بعثَ محمّدًا صلّی الله علَیه و آله و سلّمَ بالنبوّةِ و اصطفاه عَلیٰ جمیعِ البَریّةِ، و لکن بَعدَ غیبةٍ و حَیرةٍ؛ ”قسم به آن کسی که پیغمبر را به نبوت برگزید و او را بر همۀ خلایق برتری بخشید، این مسئله خواهد بود، ولکن بعد از اینکه مردم دچار غیبت می‌شوند و امام خودشان را پیدا نمی‌کنند و به این واسطه دچار حیرت و سردرگمی می‌شوند.“»

یعنی بعد از چه کنم چه کنم‌هایی که برای همه پیش می‌آید در هر جایی که سر دو راهی می‌رسند و نمی‌دانند چه کنند؛ این کار را بکنند یا آن کار را بکنند، این عمل را انجام بدهند یا آن عمل را انجام بدهند، به این رأی بدهند یا به آن رأی بدهند؛ و دچار حیرت می‌شوند. این می‌گوید به طرف من بیا، آن می‌گوید به طرف من بیا! همه می‌گویند به طرف من بیا، هیچ‌کس نمی‌گوید به طرف آن برو!

تا حالا حتی یک بار دیده‌اید که آنهایی که می‌خواهند انتخاب بشوند بگویند که فلانی بهتر از ما است، شما به او رأی بدهید؟! همه می‌گویند به طرف من بیا! اگر دیدید دعوتش کنید منزل ما که ما با او کار داریم! تا به‌حال یک کلمه از این‌همه افراد شنیده‌اید که وقتی صحبت می‌کنند بگویند که گرچه ما خودمان را مطرح کرده‌ایم، ولی فلانی از ما اصلح است، مردم پیش او بروید؟! ما که نشنیده‌ایم! البتّه ما هیچ چیزی نمی‌شنویم؛ یعنی بخواهیم چه بشنویم؟! همه تکراری است و شنیدن ندارد! آدم یک کتاب را ده دفعه که نمی‌خواند! روزنامه را یک دفعه می‌خواند و بعد کنار می‌گذارد! تا به‌حال از کدام‌یک از افرادی که مردم را دعوت می‌کنند به اینکه «عمل به این رساله جایز است و کسی که به این عمل کند مجزی است» دیده‌اید که در رساله‌شان بنویسند که فلان کس از ما اعلم است، مردم پیش او بروید و از او تقلید کنید؟! تا به‌حال حتی یک مورد دیده‌اید؟!

بعد حضرت می‌فرمایند:

«إلّا المخلِصون المباشرون لِروحِ الیقین الّذین أخذ اللهُ عزّوجلّ میثاقَهم بِولایتِنا و ﴿كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُ﴾[[13]](#footnote-13)»[[14]](#footnote-14)

«غیر از عده‌ای از مخلصین که با روح یقین همراه و مباشر هستند و خداوند از آنها بر ولایت ما میثاق گرفته است.»

روح یقین یعنی همان جنبۀ ملکوتی افاضۀ پروردگار بر نفوس که در مواقع حیرت می‌آید و راه را به انسان می‌نمایاند. امیرالمؤمنین علیه السّلام راجع به اینها می‌فرماید: «و باشَروا روحَ الیَقینِ و استَلانوا ما استَوعَرَهُ المُترَفونَ.»[[15]](#footnote-15)

دیده‌اید گاهی از اوقات شده است که در مسئله‌ای بر سر دو راهی مانده‌ایم که کدام کار را بکنیم، بعد یک‌دفعه میل ما بدون هیچ دلیلی به یک طرف می‌رود و بعد می‌بینیم که عجب، این درست بوده است. این روح یقین است.

این روح یقین همراه کسی است که خودش را تسلیم حق کند. وقتی انسان خود را تسلیم حق کند این روح یقین به او اطمینان می‌دهد: این کار را بکن، این را انتخاب بکن و آن را انتخاب نکن، یا هیچ‌کدام را انتخاب نکن! این روح یقین به او راه را نشان می‌دهد. شرطش این است که تسلیم باشیم، نه‌اینکه همراه باشیم.

اگر یاد شریف رفقا باشد، در جلد اول اسرار ملکوت من قضیّه‌ای نقل کردم که مرحوم آقا در فلان مجلس به آن شخص بزرگ گفتند: «اگر شما به‌جای آن عالم نجف بودید چه می‌کردید؟!» من در کنار ایشان بودم و شنیدم که آن شخص به مرحوم آقا گفت: «اگر من به‌جای ایشان بودم کار ایشان را انجام نمی‌دادم و طور دیگری انجام می‌دادم!»[[16]](#footnote-16) مرحوم آقا این را گفتند تا حواست جمع باشد! تو که الآن چنین اعتقادی داری آیا دیگر می‌توانی به همه‌چیز اعتماد کنی؟! خودت داری می‌گویی که من این کار را نمی‌کردم! حالا آیا فقط همین قضیّه است یا قضایای دیگری هم ممکن

است باشد؟! وقتی شخصی در جایی اشتباه کند ممکن است در دو جا اشتباه کند، ممکن است در سه جا اشتباه کند، ممکن است در چهار جا اشتباه کند! نه‌اینکه فقط منحصر در همان یک جا باشد. پس حواست باشد و بدان که تو عالِمی، تو بزرگی، تو دارای فهمی، تو دارای ادراکی، تو دیگر مقلِّد نیستی، تو باید کارها و اصولت را از روی مبانی بگیری. ببین این مبانی به تو چه می‌گوید؟ «و باشَروا روحَ الیقین» ولی ما می‌دیدیم که نه، بالأخره همه گرفتاریم و کم‌وزیاد می‌کنیم: حالا اینجا عیب ندارد، حالا آنجا عیب ندارد و... .

آن ولیّ خدا حرفش را می‌زند، ولی وقتی می‌بیند که شما دارید در بعضی جاها چشمتان را می‌بندید، او هم چشمش را می‌بندد: خیلی خوب، ما هم چشممان را بستیم، برو ببینیم دیگر کجا می‌روی! ولی اگر چشمی را که خدا داده است باز کنی و نبندی، خدا هم مسائل را به تو نشان می‌دهد، آنچه را باید عبرت بگیری به تو نشان می‌دهد، و آنچه را باید نسبت به آن حساسیت داشته باشی به تو نشان می‌دهد. اما اگرنه، بخواهی با إن‌شاءالله إن‌شاءالله رد کنی، خدا هم می‌گوید إن‌شاءالله إن‌شاءالله برو ببینیم چه می‌شود! برو دیگر! إن‌شاءالله إن‌شاءالله این‌طور است!

«و لکن بعد غیبة و حیرة»؛ بعد از این حیرت، حضرت ظهور خواهد کرد و این افرادی که با روح یقین مباشرت می‌کنند، در آن زمان ثابت قدم هستند.

## امام صادق: اگر من زمان ظهور را درک می‌کردم به فرزندم مهدی کمک می‌کردم!

إن‌شاءالله خداوند ما را موفّق کند که به این مطالب برسیم! آن زمانه‌ای که حضرت می‌فرمایند، واقعاً زمانۀ عجیبی است! حضرت امام صادق می‌فرمایند:

زمانی که فرزندم مهدی ظهور می‌کند جریاناتی پیش خواهد آمد و اوضاع به شکلی خواهد شد که منِ امام صادق تمنا می‌کنم که آن زمان را درک

کنم و به آن فرزندم کمک کنم![[17]](#footnote-17)

امام صادق با این عبارت می‌فرمایند: «لَخَدَمتُه»؛ من کمکش کنم! مگر چه پیش خواهد آمد؟ دیگر ما چه تصوری از دین خواهیم داشت؟ دیگر چه تصوری از حکومت خواهیم داشت؟ دیگر چه تصوری از افراد خواهیم داشت؟ چه تصوری از روابط خواهیم داشت؟ چه تصوری از ارتباطات همسایه با همسایه، ارتباطات اجتماعی، مهیا بودن و زمینه داشتن برای حرکت به‌سوی خدا و تعالی روح خواهیم داشت؟ چه قضایا و مسائلی خواهد آمد که امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: «ای کاش من آن زمان را درک می‌کردم، و اگر بودم او را کمک می‌کردم!»

## لزوم پاسخ‌گویی اهل‌علم به امام زمان

امروز روز عِمامه‌گذاری این عزیزان و تاج‌گذاری به تیجان ملائکه است. «العمائِمُ تیجانُ الملائکة»؛[[18]](#footnote-18) «عِمامه تیجان ملائکه است.» اینها باید این روز را به‌عنوان نقطۀ عطف در زندگی خودشان به‌حساب بیاورند. تا حالا دروس اسلامی و علوم اسلامی می‌خواندند و از همان اول با نیت خالص بوده است برای رسیدن به آنچه مورد رضای پروردگار است، نه رضای نفس و هواهای نفس.

یک طلبه وقتی که می‌خواهد شروع کند باید بداند که فقط به دو نفر باید پاسخ‌گو باشد: یکی به امام صادق و یکی به فرزندش امام زمان علیهما السّلام! ما باید فقط پاسخ‌گوی به اینها باشیم، پاسخ‌گوی به معصومین باشیم، والسّلام! اگر با این نیت حرکت کردیم، هم این دروس در قلب ما جا می‌گیرد و خود ما را بصیرت می‌دهد و هم آن راه و روشی را که مورد نظر امام علیه السّلام است به ما یاد می‌دهد.

این کتاب‌ها و این درس‌ها و این علومی که هست، همه اینها را می‌خوانند؛ پس چرا این اختلاف مسیرها پیش می‌آید؟! این کتاب را دیگران هم خوانده‌اند، پس چرا آنها طور دیگری می‌فهمند؟! چرا آنها راه دیگری انتخاب می‌کنند؟ چرا آنها حکم دیگری می‌دهند؟ این به‌خاطر این است که صرف این دروس کفایت نمی‌کند و برای رسیدن به این محتویات و این مضامین باید این دل را صاف کرد، باید دید به چه کسی باید پاسخ‌گو باشیم و به چه کسی باید جواب بدهیم و چه کسی از ما سؤال می‌کند.

روز قیامت چه کسی جلوی ما را می‌گیرد و از ما سؤال می‌کند؟! مردم عادی جلوی ما را می‌گیرند یا امام صادق جلوی ما را می‌گیرد؟! مردم عادی که هشتشان گرو هشتادشان است! ما باید این را بفهمیم! برای سؤال امام صادق چه جوابی تهیه کرده‌ایم؟ ما اهل‌علم که داریم به مردم می‌گوییم که این کار را بکنید و آن کار را بکنید، امروز می‌گوییم این کار را بکنید و هنوز یک هفته نگذشته است، از حرفمان برمی‌گردیم و می‌گوییم آن کار را بکنید، برای پاسخ به امام صادق چه جوابی تهیه کرده‌ایم؟ چون سؤال و جواب حتمی است و شکی در این قضیّه نیست. ما برای سؤال امام زمان در روز قیامت چه جوابی تهیه کرده‌ایم؟ می‌توانیم جواب بدهیم یا نه؟ آنجا دیگر قضایا فرق خواهد کرد.

بنابراین افرادی که در امروز ملبّس به لباس روحانیت و لباس رسول خدا می‌شوند باید بدانند که مخاطب ما در امروز امام زمان است. سائل اوست و ما باید برای سؤال‌های او جواب تهیه کنیم. کسی نمی‌تواند او را گول بزند و فریب بدهد! فقط و فقط یک نفر در این زمان حسابرس و سائل است و او از ما نسبت به کارهایمان سؤال می‌کند، چه کارهای شخصی و چه مسائلی که با مردم داریم. این دومی خیلی مهم‌تر و حساس‌تر و خطرناک‌تر است، یعنی نسبت به اموری که با مردم داریم آیا امام زمان را در نظر گرفته‌ایم یا مصالح و مسائل دیگری را در نظر گرفته‌ایم؟!

وای بر ما و وای بر ما و وای بر ما اگر بخواهیم امام زمان را دستاویز برای مصالح دنیوی خودمان قرار بدهیم! امام، عصمت خدا و ناموس خداست؛ با ناموس خدا شوخی نکن، وإلا خدا با تو درمی‌افتد! هر کاری می‌خواهید بکنید، ولی کاری به امام زمان نداشته باشید و از او مایه نگذارید و سراغ او نروید! خودمان خلاف بکنیم، ولی پای او را وسط نکشیم! امام، ناموس پروردگار و ناموس عالم وجود است، عصمت خدا را به بازی نگیرید! این دُم شیر است به بازی نگیر!

لذا راه ما مشخص است؛ راه ما پیروی از امام علیه السّلام است در عین اعتراف به قصور و در عین اعتراف به خطا و در عین اعتراف به زلاّت و لغزش‌هایی که لازمه

بشری است، اما هدف باید پا گذاشتن جای پای این مکتب باشد. پس دیگر به حرف این و آن و به خرده‌گیری‌ها نباید توجه کنیم؛ چون این خرده‌گیری‌ها و این طعنه‌ها همیشه بوده است، این مسائل و قضایا همیشه بوده است و این توجیهات و تأویل‌ها همیشه بوده است.

اما همان‌طورکه قبلاً هم گفته‌ام، این ملائکۀ یمین و یساری را که این دو طرف هستند دیگر نمی‌توانیم گول بزنیم! آنها آن‌چنان دقیق و قشنگ می‌نویسند که این حرفی که زدی برخاسته از چه بود و آن حرفی که زدی برخاسته از چه بود! پس باید حواسمان را جمع کنیم و نیتمان را خالص کنیم.

بنابراین از امروز که ملبّس به لباس رسول‌الله شده‌ایم و این موقعیت ممتاز و این توفیق عظیم را خداوند نصیب کرده است، اوّلاً باید شاکر باشیم و سجده شکر بجا بیاوریم و بعد باید مواظب باشیم و بر طبق مقتضیات این لباس باید دیگر بیشتر توجّه کنیم و در کارهایمان، در صحبت‌هایمان، در رفتارمان، در مطالعاتمان و در تمام زمینه‌های مختلف به‌نحوی حرکت کنیم که هر وقت شب موقع خواب امام صادق علیه السّلام سؤال کند که امروز را بر طبق برنامه بودی یا نبودی؟ بتوانیم جواب بدهیم بله، به توفیق خدا بودم، یا نبودم و استغفار می‌کنم؛ و بعد برای فردا تصمیم بگیریم.

مگر در مراقبه نداریم که باید محاسبه کرد؟ انسان باید کارهای صبح تا شبش را موقع خواب محاسبه کند. بنابراین باید هر شب امام زمان علیه السّلام را سائل از خودمان بدانیم و به آن حضرت پاسخ بدهیم و بعد به خواب برویم؛ چون فقط او است و در این دنیا و آن دنیا فقط سر و کارمان با امام زمانمان است و بس، تمام! گرچه در این دنیا و در این کشورها عالم هرج‌ومرج است؛ اما آن دنیا حکومت حق است، حکومت عدل است، حکومت دست امام زمان است و حسابرس هم خود امام زمان است! او مو را از ماست می‌کشد! منتها از خطاهای آنهایی که دنباله‌رو و پیرو هستند رد می‌شود. اگر دنباله‌رو و پیرو باشی و نیتت خالص باشد و بخواهی قدم بگذاری از خطاها می‌گذرند. پس خدای‌ناکرده استکبار نکنیم، تقابل نکنیم و تعارض نکنیم؛

چون از اینها نمی‌گذرند و نگه می‌دارند. تقابل و تعارض و در مقابل حق ایستادن، همه به بیراهه رفتن است!

امیدواریم خداوند به ما عنایت کند و توفیق همۀ ما را در راه ولایت آن حضرت و پیروی از مرام و مکتب آن حضرت بیشتر کند و فهم ما را نسبت به آنچه مورد رضای آن حضرت است زیاد کند و توفیق عمل به آنچه ما را به آن سمت می‌کشاند بیشتر گرداند!

اللَهمّ إنّا نَرغَبُ إلَیکَ فی دَولَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ، و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ، و تَجعَلُنا فیها مِنَ الدُّعاةِ إلیٰ طاعَتِکَ و القادَةِ إلیٰ سَبیلِکَ، و تَرزُقُنا بِها کَرامَةَ الدُّنیا و الآخِرَةِ.[[19]](#footnote-19)

اللَهمّ صلّ علیٰ محمد و آل‌محمد

1. . الکافی، ج 1، ص 25؛ کمال الدین، ج 2، ص 675؛ الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 840؛ با قدری اختلاف در مصادر. [↑](#footnote-ref-1)
2. . نرم‌افزار کیمیای سعادت، متن جلسات دعای أبوحمزۀ ثمالی، رمضان 1432، جلسه 6، ص 1974 ـ 1976. [↑](#footnote-ref-2)
3. . تاریخ الطبری، ج 2، ص 522؛ الکامل، ج 2، ص 158. جهت اطلاع تفصیلی پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج 13، ص 19 ـ83. [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره أنبیاء (21) آیه 69. مطلع انوار، ج 12، ص 151:

«گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش!» [↑](#footnote-ref-4)
5. . مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 4، ص 237. [↑](#footnote-ref-5)
6. . الخصال، ج 2، ص 626. [↑](#footnote-ref-6)
7. . مع الأسف تقدیر و مشیّت الهی بر این امر تعلق نگرفت که از پرده برون افتد راز، و اجل مهلت نداد که از خامۀ پر فیض آن رجل الهی در باب تحلیل چهرۀ واقعی عاشورا بهره ببریم و صرفاً مقدّمه‌ای ناتمام از ایشان در اختیارمان باقی ماند. البته مجمع تحقیق مکتب وحی بنا دارد هرآنچه از مجموع نوشتجات و سخنرانی‌های آن رجل الهی در این زمینه باقی مانده است با تبویب و تحقیق در اختیار خوانندگان محترم قرار دهد؛ ان‌شاءالله الملک المنان. (محقّق) [↑](#footnote-ref-7)
8. . جامع الأخبار، شعیری، ص 77:

«قال النَّبیُّ صلّی الله علَیه و آله و سلّم: مَن صَلَّی رَکعتَینِ بِعمامةٍ فَلهُ مِن الفَضلِ علیٰ مَن لا یَتعَمَّمُ کفَضلی علَی أُمّتی؛ و مَن صَلَّی مُتَعمِّمًا فلهُ مِن الفَضلِ عَلیٰ مَن صَلَّی بغَیرِ عِمامةٍ کمَن جاهدَ فی البَحرِ عَلیٰ مَن جاهدَ فی البَرّ فی سبیلِ اللهِ تعالیٰ؛ و لو أنّ رَجلًا مُتَعَمِّمًا صَلَّی بجمیعِ أُمّتی بغَیرِ عِمامةٍ یَقبَلُ اللهُ تعالی صلاتَهم جَمیعًا مِن کَرامته؛ و مَن صَلَّی مُتَعَمِّمًا وُکّلَ به سَبعُمِائةِ ألفِ مَلَکٍ یَکتُبونَ لهُ الحَسَناتِ و یَمحونَ عَنهُ السّیّئاتِ و یَرفَعونَ لهُ الدّرَجات.»

ترجمه: «پیامبر صلّی الله علَیه و آله و سلّم فرمودند: ”فضیلت و شرافت آن کس که دو رکعت نماز را با عمامه بخواند بر آن‌کسی که بدون عمامه نماز می‌خواند مانند شرافت و برتری من است بر اُمّتم. و برتری آن‌کس که با عمامه نماز بخواند بر آن‌کسی که بدون عمامه نماز می‌خواند به‌مانند فضیلت و برتری کسی است که در دریا جهاد می‌نماید بر آن‌کسی که در خشکی در راه خداوند متعال جهاد می‌کند؛ و همانا اگر کسی با عمامه با جمیع اُمّتم که بدون عمامه‌اند نماز بخواند و آنان‌را امامت نماید، خداوند از روی کرامتش نماز همۀ آنان‌را خواهد پذیرفت؛ و هرآن‌کس که با عمامه نماز گذارد، هفتصد هزار ملک برای او گماشته می‌شوند تا برای او حسنات بنویسند و سیّئات و زشتی‌ها را برای او محو نمایند و بر درجات او بیافزایند.“» (محقّق) [↑](#footnote-ref-8)
9. . الکافی، ج 6، ص 461:

«عن أبی‌عَبدِاللهِ علیه السّلام قال: مَنِ اعتَمَّ فَلَم یُدِرِ العِمامَةَ تَحتَ حَنَکِهِ فَأصابَهُ ألَمٌ لا دَواءَ لَهُ فَلا یَلومَنَّ إلّا نَفسَه!»

ترجمه: «امام صادق علیه‌السّلام فرمود:”هرکس که عمامه بر سر گذارد و دنبالۀ آن را به دور گردن و از زیر چانه عبور ندهد سپس او را دردی برسد که درمانی ندارد پس فقط خود را ملامت کند!“» (محقق) [↑](#footnote-ref-9)
10. . جهت اطلاع بیشتر پیرامون وضع و جعل حدیث رجوع شود به مطلع انوار، ج 6، ص 73 ـ 268. [↑](#footnote-ref-10)
11. . رجوع شود به اسرار ملکوت، ج 2، ص 496 ـ 511. [↑](#footnote-ref-11)
12. . مکارم الأخلاق، ص 8؛ مجمع البیان، ج 10، ص 500. [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره مجادله (58) آیه 22. اسرار ملکوت، ج 1، ص 273:

«خدای متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حک نموده است و آنان را با نفحات قدسی از جانب خود امداد می‌نماید.» [↑](#footnote-ref-13)
14. . کمال الدین، ج 1، ص 304. [↑](#footnote-ref-14)
15. . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص 497. امام شناسی، ج 4، ص 222:

«و به روح یقین و مرتبۀ عالیۀ ایمان رسیده و آن را بالمباشرة لمس نموده‌اند، و در نهایت زهد و بی‌اعتنایی به لذّات مادّی و حسّی، آنچه را که مُترَفین و خوش‌گذران‌ها و راحت‌طلبان، خشن و سخت می‌پندارند اینان نرم و لطیف و ملایم می‌شمرند.» [↑](#footnote-ref-15)
16. . اسرار ملکوت، ج 1، ص 205 و 206. [↑](#footnote-ref-16)
17. . الغیبة، نعمانی، ص 245. [↑](#footnote-ref-17)
18. . روضة المتقین، ج 7، ص 636؛ الکافی، ج 6، ص 461، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-18)
19. . تهذیب الأحکام، ج 3، ص 111، فرازی از دعای افتتاح. [↑](#footnote-ref-19)